



پښتونستان ښوونځي
پښتونستان ښوونځي

خاطرات

بسمه تعالی

در دو شماره گذشته یاد، جریان انتقال حضرت امام قدس سره از ترکیه به نجف را خواندیم؛ در این شماره نیز برای حفظ تداوم مطلب، ادامه ماجراهای نجف را در دوران تبعید حضرت امام، می‌خوانیم. اما قبل از خاطرات نجف، نگاهی داریم به رویدادهای سالهای ۴۵-۱۳۴۴ در داخل ایران:

۲۱ فروردین ۱۳۴۴: ترور نافرجام شاه در کاخ مرمر توسط رضا شمس آبادی.

۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۴: پایان کار دادگاه رسیدگی به پرونده اعضای مؤتلفه اسلامی و اعلام رای دادگاه مبنی بر اعدام گروه بخارایی. و واکنش مردم و روحانیون در برابر حکم دادگاه.

۱۱ خرداد ۱۳۴۴: تحصن طلبه‌ها و مدرسین حوزه علمیه قم در بیوت مراجع برای حمایت از گروه بخارایی.

۸ تیر ۱۳۴۴: درگذشت شهادت گونه حجت‌الاسلام سید کاظم قریشی در زندان رژیم شاه و پیامدهای آن به خصوص در مراسم تشییع و خاک سپاری.

۳۰ دی ۱۳۴۴: کشف و دستگیری اعضای حزب ملل اسلامی.

۲۷ بهمن ۱۳۴۴: برگزاری سومین سالگرد ۲۵ شوال در مدرسه فیضیه و عکس العمل رژیم در برابر تظاهرات روحانیون.

۱۵ اسفند ۱۳۴۴: تشکیل دادگاه حزب ملل اسلامی و محکومیت سران آن که با

توجه به موقعیت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد جواد حجتی در قم و انتساب سید محمد کاظم بجنوردی به یکی از علمای مشهور نجف.

۲۸ اسفند ۱۳۴۴: تعطیل دفتر و شهریه حضرت امام در قم توسط رژیم شاه و عکس‌العملهای مردم و روحانیون در این زمینه.

جمع‌آوری رساله و عکسهای حضرت امام از مغازه‌های کتابفروشی در قم و شهرستانها.

رویدادهای ۱۳۴۵

دستگیری شهید محمد منتظری در مراسم تحویل سال نو هنگام پخش اعلامیه در حرم حضرت معصومه علیهاالسلام و در پی آن دستگیری آیت‌الله منتظری و ربانی شیرازی با بازتابی نسبتاً گسترده، از جمله تجمع جمعی از مدرسین و طلاب حوزه علمیه قم در منزل مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی به عنوان اعتراض.

دستگیری حجج اسلام احمد جنتی و علی اصغر مروارید و تبعید حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ سعید اشراقی. و عکس‌العملهای مردم و روحانیون در برابر دستگیریهای روحانیون مبارز.

پیدایش کانونهای مقاومت در جای‌جای کشور به ویژه تجمعی هفتگی از روحانیون هوادار نهضت که می‌توان به عنوان ریشه اصلی روحانیت مبارز تهران، از آن یاد کرد.

سکته قلبی مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسین خندق آبادی در مراسم احیاء در شب بیست و یکم ماه رمضان در مسجد خندق آبادیها و تشییع جنازه پر شکوه ایشان که در واقع از تظاهرات سیاسی بزرگ تهران در آن ایام به شمار می‌رود.

۱۸ دی ۱۳۴۵: ممانعت از سخنرانی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در مسجد جامع کرج.

در سالهای ۴۴ و ۴۵ حرکت‌هایی به شکلهای مختلف در تهران، قم، اصفهان، شیراز، مشهد، آبادان و برخی از شهرهای دیگر انجام می‌گرفت. در این میان، خوزستان، به ویژه آبادان به دلایلی چند از آن جمله به دلیل هم‌مرزی با عراق، به عنوان روزنه‌ی تنفسی به نجف، جایگاه خاصی داشت که در این ارتباط نقش مرحوم حجت الاسلام و المسلمین

حاج شیخ عبد الرسول قائمی را نباید فراموش کرد. گفتنی است که در سالهای ۱۳۴۳ مسافرتهاى مخفیانه به نجف و فرار از کشور، عمدتاً از راه آبی آبادان - بصره بود. بعدها راههایی دیگر به ویژه از زاهدان مورد استفاده قرار گرفت.

در جمع بندی این نکته‌ها می‌توان به تصویر روشنتری از قضاوت نهضت در سالهای ۴۴-۴۵ دست یافت و نتیجه‌گیری کرد که از این پس با یک چشم باید روند نهضت در نجف را تعقیب کرد و از چشمانی دیگر برای پیگیری روند نهضت در جایی جای ایران بهره جست. و نیز پایگاه نهضت امام خمینی در سوریه و لبنان، اروپا و آمریکا - با توجه به نقش فعال گروهی از دانشجویان - و پس از چندی پاکستان، نباید مورد غفلت باشد.

اینک ادامه‌ی خاطرات گذشته و چگونگی استقرار حضرت امام در نجف:

با استقرار حضرت امام در نجف و پایان دید و بازدیدها سؤالی که برای بسیاری از دوستان و دشمنان انقلاب مطرح بود، پیش بینی سرانجام اقامت امام در نجف بود. سؤال این بود که نجف چگونه پذیرای رهبر انقلاب ایران خواهد بود؟ نجف با همه‌ی خصوصیات و فرهنگ ویژه‌ی خود با رهبر انقلاب، چگونه برخوردی خواهد داشت؟ آیا موقعیت او به رغم همه‌ی کار شکنی‌ها تثبیت خواهد شد. و یا پیش بینی دشمنان، در مورد هضم امام انقلابی در نجف، شهر درس و فقاہت به وقوع خواهد پیوست؟

شروع درس حضرت امام پاسخ نسبتاً روشنی بود به همه‌ی پرسشها و پایانی برای شک و تردیدها که چگونگی آن در خاطره‌ی جمعی از ناظران چنین است:

حجت الاسلام دکتر محمد صادقی:

«آقای خمینی بنا شد درس شروع کنند من یادم هست که در کاظمین به ایشان گفتم: کجا و چی؟ گفتم: شما در مسجد شیخ مرتضی انصاری باید درس شروع بفرمایید و فقط فقه و مکاسب چون همه‌ی ابواب تحت پوشش قرار می‌گرفت.... ایشان فرمودند: مناسب است که از روز اول بیاییم مسجد یا تو خانه؟ گفتم: شما خودتان که بهتر می‌دانید شما که می‌دانید اگر بحث بفرمایید توی مسجد، موج حسابی خواهد داشت. فرمودند: توکلت علی الله. بعد با مرحوم زنجانی ما مشورت کردیم یادم هست در بازدیدی که با

آقای خمینی رفتیم بازدید مرحوم آقای زنجانی که از بزرگان مجتهدین و بزرگان درجه اول مدرسین بود (آشیخ باقر زنجانی)، آمیرزا باقر (مرحوم آمیرزا باقر زنجانی) که هم طراز بود با مراجع درجه اول، ولی اهل رساله نبود مثل مرحوم آشیخ حسین حلی که باز هم طراز بود حتی آقای حکیم با او مشورت می کرد فتوای آقای حکیم را بعضی وقتها عوض می کرد ولی شهریه از آقای حکیم می گرفت از این جور افراد هستند بعضی وقتها که خودشان از متن بالاتر هستند ولی درحاشیه قرار می گیرند. عرض می شود که منزل آقای زنجانی که رفتیم صحبت درس شد آقای زنجانی گفتند؛ من صلاح نمی دانم ایشان در نجف که حالا وارد شدند علناً درس بگویند چون می ترسم جمعیتی نیاید. من به آقای زنجانی گفتم: شما نترسید هیچ اشکالی ندارد از همان روز اول ایشان در مسجد می آیند.

درس را شروع کردند و خوب درس هم موج و اوجی داشت و روزبه روز جمعیت زیادتر می شد خوب خیلی آبرومند و محترم، در روز اول درس یادم هست که ایشان گفتند ما می خواهیم صحبت کنیم راجع به جریان ایران و جو سیاسی، خیلی پر شد فضای مسجد، زیر طاق و توی صحن همه پر شد و ضبط هم کردند نمی دانم نوارش به دست شما رسیده یا نه و صحبت مفصلی بود و بعد از فرمایش که شروع کردند درس گفتن.

لحن صحبت ایشان به نظر امثال ما ملایم بود به طوری که به ایشان گفتم: شما باید داغتر صحبت کنید ما خیلی انتظار داشتیم که یک حرفهای بالاتری بزنید، فرمودند: حالا یواش یواش چون مزاج نجف خیلی قوی نیست اگر استرگم قوی بزنند به آدمی که ضعیف است فوراً سگته می کند و می میرد اصلاً به جای اینکه قوت بگیرد می میرد نمی توانیم ما حرفها را یک جا بزنیم عرض می شود که ولی بعداً دیگه ایشان بحثهای مستقل سیاسی نداشتند در متن، ظاهر مطلب این بود که ندارند ولی در باطن مطلب تماسهایی از خارج و داخل با ایشان گرفته می شد. یادم هست که به ایشان گفتم، این را من گفتم ولی به این جور نه - به ایشان یک مرتبه عرض کردم که شما چطور است یک جلسه سیاسی در هفته داشته باشید. فرمودند: هست، هفته ای یک شب هست. گفتم: در کجا؟ فرمودند: منزل شما شبهای پنج شنبه که آنجا همان جلسه تمرین خطابه و قلم بود که بدعت دوم بود و جلسه ای که بر محور قرآن ما بحثهایی داشتیم که بدعت اول بود به تعبیر آن آقا، آن جلسه بسیار حساس بود مراجع تقلید شرکت می کردند احیاناً یادم هست آسید

عبدالله شیرازی که در مشهد بودند مکرر می آمدند، حتی یک شب یادم است ایشان آمده بودند با یک عده ای از قبیل ایشان یا پایینتر از ایشان خیلی آن شب دارای موج بود که ما علیه شاه صحبت شدید کرده بودیم آن وقتی که ازدواج پسر با پسر درست شده بود. خب خیلی جلسه حساس بود ولیکن دستگاه سفارت ایران در بغداد و کنسولگری ایران در کربلا قضیه را وارونه منعکس کردند برای حکومت عراق و به آنها فهماندند که ایشان می خواهد انقلاب کند و قیام کند علیه اینجا و دور خانه ما را همینطور کوچه ستانی ما نشسته بودیم - نزدیک بازار هویش - یک سرش توی خیابان بود یک سرش هم به بازار هویش بود دور را همینطور مسلحین با ماشین و با چی و مثل اینکه حالا یک جنگی مثلاً باکسی بکنند و آنجا را دورش را گرفته بودند بعد که رفتند نوار را پیاده کردند و ترجمه کردند و به زبان عربی دیدند مطلبی نیست دروغ گفته سفارت ایران ما با آنها کاری نداریم البته یک حساسیتی هم یا حساسیتهایی هم قسمتی از صحبتهای ما علیه جریانات خود عراق بود خصوصاً اواخر امر که ایرانیها را شروع کردند بیرون کردن و هجوم سختی به کل ایرانیها شد جنایات عجیبی نسبت به اینها شد که این خودش یک فصل مفصلی است من نمی توانم حالا بگویم اشاره فقط می کنم چون جریانات کل قبل از نجف و بعد از نجف یک طرف، جریانات نجف یک طرف که خیلی مطالب هست که من همینطور و بعضی هاش را نمی گویم و بعضی هاش را بطور مختصر عرض می کنم آنهایی که حساس است به درد شما می خورد باید عرض کنم. در طول نه سال الی ده سال ما در نجف بودیم ارتباطاتی که بین آقای خمینی و خویی بود از همه بهتر بود ولی کم کم رو به سردی گرایید آخر سرش خیلی سرد شد. از کدام طرف بود؟ باید بگوییم از هیچ طرف، از اطرافها بود اطرافها مطالب را این جور می کردند حتی یک موقع آقای خمینی بیمار بودند به آقای خویی اطلاع دادیم و به آقای آسید عبدالله شیرازی اطلاع دادیم اینها آمدند به دیدن آقای خمینی، سه تا که پهلوی هم نشسته بودند من پیشنهاد کردم به هر سه بزرگوار و خطابم به آقای خمینی بود خب چه باید کرد؟ ما همینطوری بنشینم درسهای خودمان را بخوانیم و بگوییم شاه اسب خود را همینطور بتازاند و این همه جنایت و کشتار و زندانی و تبعید و تعذیب و چه این حرفها. آنجا قرار داده شد که آقایون همه شون بروند منزل آقای شاهرودی و با آقای شاهرودی شور کنند چون آقای شاهرودی از

همه‌شان پیرمردتر بود، گفتیم که خب آقایان با هم تشریف می‌برید بنا شد دانه دانه بروند، نمی‌دانم اول آقای خمینی رفتند یا خوبی ولی آقای خمینی هم من بودم که رفتم منزل آقای شاهرودی، فاصله سنی‌شان خیلی زیاد بود، شاید بیست سال فاصله سنی، یادم است که وقتی ایشان وارد شدند آقای شاهرودی بلند شدند و به زحمت، آقای خمینی دستشان را گرفتند گفتند: بفرمایید، نه ما انتظار نداریم، بعد عبا که از دوش آقای شاهرودی افتاد ایشان عبا را گرفت انداخت به دوش آقای شاهرودی بعد نشستند با هم صحبت کردن، ولی خب به جایی نرسید یعنی این اجتماع آن جوری که باید و شاید بطور مستمر و صاف انجام نشد. از جاهایی بود غیر خود این آقایان، چون این آقایان خودشان همه‌شان عادل بودند و همه‌شان صاف بودند، مرضی که ندارند، غرضی که ندارند، بیشتر اختلافاتی که ایجاد می‌شود به وسیله اطرافیان است، آقایان هم به حرف اطرافیا اطمینان دارند، وثقه دارند و این هم قصور است تقصیر نیست...»

حجت الاسلام والمسلمین محمد علی رحمانی:

«عده‌ای از فضلا اصرار کردند که امام درس شروع کنه، یه شادی در نجف بین اون نخبه‌های مرجع تراش بود که ایشون اگر درس شروع کنه، افت می‌کنه! و لذا تأکید داشتند ایشون درس شروع کنه یه عده‌ای هم خب علاقمند بودند به اینکه امام درس شروع کنه مخصوصاً کسانی که در قم درس ایشون را دیده بودند و ایشون درس شروع کردند، مدتی که ایشون درس میدادند خب یه عده هم می‌آمدند اوایل بیشتر برای اشکال و نقد که ایشون را از میدان بدر ببرند.....»

درس ایشون که شروع شد. یه عده مثل آسید محمد روحانی، اینها شاگردها و رفقای خوب خودشان را فرستادند درس ایشون، که بیشتر اشکال کنند! از جمله یکی از دوستان ما هم به نام آقای آشیخ مصطفی اشرفی شاهرودی خب ایشون از شاگردهای خوب آقای خوبی بود که اینهم زیاد اشکال می‌کرد، حتی یه وقتی یه بحث اصولی کرد حضرت امام، اینها گفتند آقا این بحث شما اصولی نیست و ایشون قول مرحوم شیخ و مؤسس قوم را نقل کردند ایشون این جور فرمودند: که قم اصول بلد نیستند و امام یادمه اون روز برآشفته شد و گفتند نجف شما اصول ندارد. و من اینجا توضیح میدهم و به شما

می فهمونم که نجف شما اصول بلد نیست این بحثهایی که می کنند بحثهای فرعی است و به اصول چسبونده اند برای بازار گرمی و الا اینها همه مباحث زاید است و اصول، این اصول است و خودش هم وارد بحث شدند و بحث هم راجع به اجتماع امر و نهی بود یادمه من لمعه می خوندم و کلاً بنابر این بود منتهی امام یک روش خوبی داشت اونجا، چیزی که وحشت داشتند یا به اون وسیله می تونستند امام را بکوبند یکی این بود سعی داشتند ایشون تو مسائل سیاسی وارد بشه اونجا و به عنوان یه آخوند سیاسی بشورنش بگذارند کنار، ایشون تا سه - چهار سال مطلقاً تو مسائل سیاسی وارد نشدند، بحثها همه اخلاقی بود و عمدتاً درس. در درس هم ایشون تکیه رو مسائل اصلی می کردند و این هم باز یادمه که از طرف آقای خویی عده ای از فضلا از جمله مرحوم اراکی آشیخ عباس هاتف قوچانی و چند نفر دیگه که من نمی شناسم، فرستادند خدمت آیت الله خمینی که شما اگر امکان داره از نظرات نایینی و مرحوم کمپانی بگذرید و رد نکنید اونهارا زیرا مطالب اونها زیر بنای نظریات ما است و شما که رد می کنید این دو تا آبروی حوزه نجف هستند و این درست نیست، شما اقوال دیگران را مطرح کنید، این در واقع وقتی بود که نجف ناک اوت شده بود در واقع فهمیده بود که آیت الله خمینی میداندار اونها و قوی تر از آنها است و الا اونها حاضر نبودند به سادگی همچنین کاری بکنند و ایشون هم فراداش بدون رودروایی تو درس گفتند که عده ای از فضلا اومدند منزل ما که شما نظرات مرحوم کمپانی و اینها را نقل نکنید و مطالب دیگران را نقل کنید ایشون گفتند البته طلبه محقق باید کلمات محققین را نقد کند نقد و بررسی کند و نجف همین دو نفر را داشته و منهم بنظرم می آید بحث های اینها را مطرح کنم، آقایون نسبت به بقای خودشون فکر دیگری بکنند و این خیلی صدا کرد در نجف اون موقع و دیدند اصل این «فرستادن» را هم باختند و یادم است که فضلا همه اش تو محافلشون مطرح بود می گفتند سید خیلی در فقه قوی است، اصولش را که ندیدیم ولی در فقه خیلی قوی است، علاوه بر اینکه معقول یه میدان درستی نداره در نجف، ایشون مسائل معقول را هم مطرح می کردند و احياناً اگر کسی هم اشکال میکرد امام می گفتند مثل اینکه شما بنا نیست تو معقولات وارد بشوید.

در مجموع عدم ورود ایشون به صورت ظاهری توی مسائل سیاسی و آن تقدس واقعی ایشون تقید ایشون را که هر شب به زیارت حضرت امیر (ع) و اون نظم و اون

رفتار سنگین ایشون، فضیله‌ی زیادی را جذب کرده بود، کسانی هستند که با هرکس ولو مرجع آنان باشند نماز نمی‌خوانند ولی اینها به نماز امام می‌آمدند، چه بسا از اعلی‌ت دیگران صحبت می‌کردند ولی از جهت نماز و عبادات، ایشون را ترجیح می‌دادند مضافاً بر اینکه دیدند درس ایشون رونق گرفته بر خلاف مرامی که در نجف است اونجا هر کسی که درس خارج می‌داد به شاگردها به حقوق اضافی می‌داد، مخصوصاً اونها که می‌خواستند تازه مرجع بشوند که خب بیشتر این پول را می‌دادند این به کسبی بود برای به عده از طلبه‌ها. روزی پنج تا درس می‌رفتند در آخر ماه هم از هر کدام پنج دینار اضافه داشتند، امام این کار را نکرد مطلقاً، ثانیاً به تمام طلاب ایرانی، افغانی، پاکستانی، هندی، و عراقی، لبنانی و هرکجایی که بود یکسان شهریه می‌دادند و در نجف این جور رسم نبود. آقای خوئی فقط به ایرانیها شهریه میداد، آقای حکیم به ایرانیها بیشتر از افغانیها، آقای شاهرودی به همه شهریه می‌داد منهای افغانیها، همچنین وضعیتی بود، این هم جزء اون مواردی بود که تاثیر نسبتاً خوبی که نشون میداد بینش ایشون نسبت به همه طلاب است.»

حجت الاسلام والمسلمین سید علی اکبر محتشمی:

«ما که رفتیم تازه درس امام شروع شده بود و جمعیت خیلی زیادی هم از طلاب می‌آمدند.

جمعیت درس در آن موقع حدوداً ۳۵۰ تا ۴۰۰ نفر بودند که نسبت به طلاب نجف که حدود ۲۵۰۰ نفر بودند تعداد بالایی بوده است، تقریباً دوسوم جمعیت درس آقای حکیم که شرکت اکثر آنها جنبه رسمی داشت از طرف دیگر چهره‌هایی مانند حضرات آیات شهید مدنی که به جای آقای خوئی، در مواردی که ایشان از اقامه جماعت به دلیلی معذور بودند اقامه جماعت می‌کرد. راستی کاشانی، سید عباس خاتم و سید جعفر کریمی مجذوب امام شدند که موج شدیدی ایجاد کرد، مخصوصاً این حرف آقای راستی - در یکی از گعده‌های نجف - که من پیش از شرکت در درس ایشان تصور می‌کردم که از تحصیل بی‌نیازم ولی پس از آن متوجه شدم که ده دوازده سالی نیاز به درس دارم این اعتراف چنان موجی ایجاد کرد که سید محمد روحانی واکنش نشان داد و گفت آقای

راستی آبروی نجف را برد. ضمناً چهره‌هایی از این قبیل دارای حوزه‌های تدریس بودند که به صورت اقمار درس امام بسیار موثر بود به صورتی که کفه این مجموعه تنها با یک مجموعه دیگر در نجف قابل قیاس بود، چهره‌هایی که اقمار درس آقای خوبی به حساب می‌آمدند، مانند سید محمد روحانی، سید محمد باقر صدر و شیخ مجتبی لنگرانی. گفتنی است که بعضی از آن چهره‌ها نیز در برابر شخصیت سیاسی و علمی حضرت امام خضوع داشتند و در مواردی اعترافهایی هم داشتند. به عنوان مثال مرحوم شیخ مجتبی لنگرانی روزی در جمع گروهی از هواداران امام - که من نیز در میان آنها حضور داشتم - به تفصیل درباره شخصیت حضرت امام به گونه‌ای صحبت کرد که حاصل آن تعیین شرایط مرجعیت در ایشان بود، با تأکید به عظمت روحی ایشان در فراز و فرودهای کم مانند ولی با این همه اضافه کرد که این مطالب از قول من نقل نشود، چون به هر حال می‌خواهم در نجف زندگی کنم!

نکته جالب دیگر برخورد بسیار جذاب امام با طلبه‌های نجف بود، به ویژه با اقشاری که چندان به حساب نمی‌آمدند، مثل طلبه‌های افغانی و یا مدرسه آقای کلانتر که در جریان بازدید امام از مدارس موج جالبی به وجود آورد.

یکی از مسائلش این بود که شاید امام می‌رود نجف و آنجا خورد می‌شود. با توجه به اینکه تعصبات خاصی نجفیان داشته‌اند نسبت به دنیا، یعنی همیشه خودشان را بالاتر گرفته‌اند. سواد، معلومات، علمیت، این حرفها و براساس این تعصب، طبیعی است که یک آخوند، یک نفر از قم بخواهد برود توی نجف ابتدا درس بدهد. یک وقت امکان دارد یک نفر دو سال توی نجف مانده‌است نجفی میشود و درس را شروع می‌کند و یک وقت همینطور ابتدا وارد نجف شده، این برای نجف سنگین بود. که حالا مثلاً یک فردی از قم برخیزد و برود نجف و خلاصه دوش به دوش بقیه آقایون علما و مراجع بیاید، درس خارج را شروع نماید. آقایانی که از قم و یا ایران اصولاً می‌رفتند به نجف غالباً درس راکه شروع می‌کردند یک هفت، هشت، دهتایی بیشتر شاگرد نداشتند حالا یا مریدهایشان بودند و یا افرادی که از ایران تازه آمده بودند توی نجف، پای درس چنین افرادی شرکت می‌کردند همه آنهایی که مسابقه تحصیل در نجف را داشتند به این زودیا پای درس کسی نمی‌رفتند بعد یک داستانی اتفاق افتاد آنجا که خیلی صدا کرده بود این بود که آقای

راستی که یکی از شاگردان قدیمی مرحوم حکیم و مرحوم زنجانی بود، اینهایی که از استخوانهای نجف بودند. آقای حاج حسین حلی که اینها همه شاگردهای آخوند آقاسید محمد کاظم و اینها بودند، آقای راستی شاگرد این تپ علمای استخواندار بزرگ نجف بود. و طبیعتاً دیگر خودش را مستغنی می دانسته از اینکه درس برود. و فارغ التحصیل است از حوزه نجف، ایشان وقتی کلاس درس امام شروع می شود، آن روزهای اول هجوم زیادی بوده که امام را از نظر علمی بسنجند و ببینند چه جور است، طبیعتاً آن افرادی که در چنین روزهایی برای سنجش و ارزشیابی می آیند درس فرق می کند با کسانی که درس را ادامه می دهند. یا می آیند، برای اینکه نکته بگیرند بعد بیایند توی گعده ها و مجامع و یا خودشان بگویند بله فلان جا این حرف را زد آن اشکال را داشت.

یک سری فضلاء نجف و مجتهدین و فارغ التحصیلان نه به عنوان اینکه بیایند تلمذ بلکه به عنوان ثانویش که بیایند و برانداز کنند که از حیث علمی چه جور است. من جمله آقای راستی هم یکی از آنها بوده یک هفته ای که می آید بعد یک شب در مسجد کوفه، اصولاً طلبه ها تابستان شبها می آیند مسجد کوفه، شبهای تابستان مسجد سهله یک حال و هوای خاصی دارد و می آیند و می نشینند و یا توی صحن حضرت امیر (ع)، کپه کپه می نشینند و گعده می کنند. توی کوفه آقای راستی توی یک جمعی، از فضلاء که نشسته بودند، این را گفته بوده که بنده بعد از بیست، بیست و پنج سال که توی نجف درس خواندم و دیگر خودم را مستغنی میدانستم از تحصیل، وقتی رفتم یک چند روزی پای صحبت آقای خمینی نشستم احساسم این است که باید یک ده دوازده سال دیگر بیایم پای بحث ایشان بنشینم و هنوز احساس می کنم که نیاز دارم به ایشان، این مسأله با توجه به آن احترامی که به آقای راستی می گذاشتند و او را یکی از کمترین نجف می دانستند. خیلی صدا کرده بود توی نجف، به طوری که سید محمد روحانی که آنجا خودش یک برنامه خاصی داشت، در جلسه بیرونی خودش که خیلی ها حضور داشتند گفته بود که خلاصه آقای راستی، آبرو و حیثیت نجف را برد و ضربه ای که او زد به نجف، فکر نمی کنم که دیگر جبران پذیر باشد و کسی زده باشد چنین ضربه ای را و یک همچنین عکس العملی در مقابل حرف آقای راستی انجام گرفت و نشان میدهد. که شاید برنامه ریزی شد. امام را تبعید کردند به نجف این یک داستان بود از آن جهت که در

همان موقع اتفاق افتاد. یک مسأله دیگر که وجود داشت حالیت آقای خویی و در یک زیر مجموعه سید محمد روحانی که به صورت خیلی فعال کار می‌کردند، سعی ایشان بر این بود که هر کس از ایران می‌آید اینها را جذب کنند چون بعد از اینکه امام وارد نجف شدند، سیل علما و طلاب و اینها برای دیدن امام و اینها به طرف نجف سرازیر بود. نه تنها از ایران بلکه از کشورهای دیگر هم بودند اینهایی که می‌آمدند، سه دسته بودند: یک عده بودند می‌آمدند حالا که امام تشریف آوردند نجف بیایند و بمانند نجف و تحصیل کنند و این حرفها اولش عشق به امام و درثانی حالا که مشهد درس می‌خواندند. قم و یا جای دیگر، می‌رود نجف، درس می‌خواند و هم حضور امام را درک می‌کند و هم اینکه در نجف باشد. یک عده برای فقط دیدن امام، یک سری هم خوب رفتن عراق و دیدن امام برایشان اصل نبوده بلکه رفتن و دیدن، چون عنوانی پیدا می‌کنند در بازگشت توی مریدان خودشان مسجد خودشان و بالاخره توی آن جایی که دارند، این برایشان مهم است، و حالا از قافله عقب نیفتند بتوانند بگویند. ما هم هستیم. و نجف که آن قطب علمی و آن آینده را می‌خواست قبضه کند، مرجعیت را روی این هر سه دسته نظر داشتند اولاً مسأله اینکه اینهایی که می‌آیند به عنوان تحصیل و با علاقه به اینکه امام آنجا هستند، آنها را جذب کنند. چون اینها اکثرآ کسانی بودند که استعدادهای فوق العاده و شور و نشاط و هیجان خاصی، طبیعی بود اگر بتوانند اینها را بکشند به طرف خودشان یک قدرت و توان والایی را می‌توانند هم توی نجف داشته باشند و هم خارج داشته باشند.

و آن آقایان علمایی که می‌آمدند برای دیدن امام یا برای عنوان به هر حال با اینها ارتباط برقرار کنند که وقتی برمی‌گردند، بشوند مروج آن سیستم و تشکیلات مثلاً آقای حکیم نیازی به این نداشت که حالا مریدی دست و پا کند و افرادی را که گرچه آنها هم احترام می‌گذاشتند، کار جلیبی می‌کردند، اما به آن صورت، نه آن سیستمی که خیلی فعال بود سیستم بیت آقای خویی بود و شخص خودش آقای خویی و به طبعش یک سری دستگاههای علمی نجف مثل آقا سید محمد باقر صدر و آقای سید محمد روحانی که به طور ویژه‌ای بود، روحانی نه تنها مسأله مرجعیت آقای خویی بود، بلکه یک عناد خاصی نسبت به شخص امام داشت حالا ممکن است که در اثر وابستگی به رژیم و حالا سفارت شاه توی بغداد نباشد بلکه یک انگیزه‌های شخصی، خصومت شخصی، یا ناراحتی

شخصی از امام یا تعصب زیاد نسبت به نجف و آن دیدی که نسبت به قم داشته اینها حالا ممکن است فرق بکنند، ولی به صورت ویژه یک عناد و کینه خاصی از امام داشت و علاوه بر اینکه مرجعیت آقای خویی در پیش بود، این مسأله هم اضافه می شد. لذا سعی می کردند که اینهایی که می آیند آنجا همه شان را بصورتی جذب نمایند. صور جذبش مختلف بود، یکی از مواردش همین مسأله بود، چون افرادی که می آمدند اکثر قاچاق می آمدند، رابطه ایران با عراق خوب نبود. گذرنامه به کسی نمی دادند لذا اکثر افرادی که به نحوی از انحاء از ایران می آمدند مجبور بودند که قاچاق بیایند. یک بخشی از اینها دستگیر می شدند توی راه، مثل ما توی راه زندان به زندان می رسیدند، نجف تنها دستگاهی که ارتباط داشت با دولت عراق و می توانست آنها را آزاد کند آقای خویی بود و نجوانی بود و آنهایی هم که دستگیر نمی شدند در حین بازگشت بود که اینها محتاج می شدند. به این شکل که باید بیایند، برگه عبور بگیرند از سفارت ایران و یا کنسولگری در کربلا و بعدش هم که برگه عبور می گیرند، باید خروجی بگذارند باز به دستگاه عراقی نیازمند بودند و اینها در اثر اینکه ارتباط با هر دو دستگاه داشتند هم سیستم ایران و هم تشکیلات عراق بالا جبار، این آقایان باید بروند پیش آنها و تقاضا کنند. افرادی که می آمدند نجف به هر حال نیازمند از نظر مالی هم بودند دیگر، کمکهایی که صورت می گرفت از نظر مالی هم بودند دیگر، کمکهایی که صورت می گرفت از طرف برای اینها خیلی مهم بود راهگشا بود، آن وقت کسانی طلبه هایی که می خواستند بمانند، باید اقامه بگیرند و کار قانونیش را درست کنند، طبیعتاً کسی نبود جز خود اینها که برای این افراد درست کنند، به طور طبیعی ارتباط برقرار می کردند که اینها را جذب کنند. و یک حرکت فوق العاده ای که سید محمد داشت، این بود که طلبه های سید محمد روحانی، جوانی را که می آمدند نجف و خوش تیپ بودند و خوش استعداد. اینها را بوسیله بعضی از عناصر و ایادی که داشت، اینها را دعوت می کردند خانه شان و در هر سطحی که بودند، خیلی از طلبه ها سطحشان خارج هم نبود. همان مثل نوحه می خواندند و اینها و برای اینها استاد خوب معرفی می کردند و کمک، مادی و معیشتی می کردند به ایشان و در جلساتی که سید محمد روحانی و ریشها را دعوت می کردند یک طلبه که خوب حالا جوان است، توی این جلسات می بودند و توی این جلسات علما را دعوت کنند سور و ناهار گعده و روضه، آنها

جذب می‌شوند و در کنارش هم کمکهای مادی و اینها که بالاخره هزینه سنگین زندگی نمونه کسانی که جذب آن تشکیلات شدند به عشق امام رفته بودند آنجا تیپهایی مثل آقای عبدالحسین معزی، حسن غلیان بود که اینها از قم حرکت کردند به عنوان اینکه مقلد امام هستند و عاشق امام هستند و به عشق امام رفته بودند. این تیپهای اسلامی ما بودند و کانال جذب اینها هم یک فردی بود پسر آقا سید مهدی روحانی که او روی حساب اینکه با او خویشاوندی داشته، اینها را می‌برده‌است آنجا به طوری که ما وقتی وارد شدیم سعی کردند که ما را هم به بیت آقا سید محمد روحانی ببرند. همین تیپها خیلی اصرار می‌کردند که اگر می‌خواهی درس بخوانی، اگر می‌خواهی فضلی داشته باشی باید بیایی آنجا، آنجا هم استاد هست و هم چه... و هم یک شیوه‌ای که سید محمد روحانی داشت طلبه‌ها را خیلی تشویق می‌کرد که مثلاً طرف درس مکاسب می‌خوانده یک سؤال می‌کرد طرف جواب می‌داد. می‌گفته مثلاً آقای فلان ایکس یا ایگرگ از نظر فضل با فلان کسی که از نظر فلانی می‌ره برای درس خارج می‌رود. اگر من این سؤال را از او می‌کردم نمی‌توانست جواب بدهد. یک همچین شیوه‌هایی و باز خیلی روی ماکار کردند که برویم جلسات و اینها مثلاً بوسیله سورهایی که می‌دادند. بهر حال طلبه‌ها را به دام می‌انداختند، روحانی آقا سید محمد با آقای شاه آبادی قوم و خویش بودند، آن یکی از کانالهای رابط بود. بعضی از روزها می‌آمدند کنار شط فرات طلبه‌ها هم به طور طبیعی برای رفع خستگی می‌رفتند آنجا و توی شط، آنجا خوب سفره‌ای می‌انداختند و صبحانه‌ای و دعوت می‌کردند. طلبه‌ای که حالا گشته رفته کنار شط، یک نفر که می‌رفت آنجا دیگر نمک گیر می‌شد این حرکت طیف نجف. مقابل امام بود برای به دام انداختن کسانی که می‌رفتند نجف با انگیزه‌های سیاسی، مبارزاتی. به هر حال توی این قسمت هم خیلی موفق بودند. یعنی طلبه‌ای که دو ماه، سه ماه می‌رفت آنجا صد و هشتاد درجه چرخش داشت هم نسبت به مبارزه و هم نسبت به امام و آنجا دقیقاً به مرور زمان همه چیز را زیر سؤال می‌برد و مشخص بود که روحیه او چه جویری است و بعد از یک مدتی کسی که به عشق امام آمده بود موضع می‌گرفت نسبت به امام و کارهای او. و برایش علامت سؤال زیادی نسبت به اعلیمیت امام، عدالت امام همه چیز را روی علامت سؤال می‌گذاشتند و کار آنها بزرگ کردن نجف و علمای نجف بود و این سری مسائل که راجع به خود امام خیلی کار کردند.

آقای مدنی هم خیلی راحت به عنوان اینکه جذب امام شد و هم قائم مقام امام شد در نماز مدرسه.

: حالا یک توضیح دیگری من بدهم توی این تیپها کسی که اخلاص زیادی داشت و روحیه اش هم خوب بود، آقای سید عباس خاتم بودند که ایشان هم یکی از فضلا بودند که سریع جذب شد و خیلی شدید علاقمند شد.

آقای خاتم دیرتر از آقایان دیگر به نجف آمده بود ولی آخوند نجف محسوب می شد مال قم نمی گفتند دیگر جزء علمای نجف به حساب می آمد. از شاگردان مرحوم آقای زنجانی بود اما راجع به آقای مدنی، از خصوصیات آقای مدنی این بود که ایشان توی نجف به عنوان چهره مقبول بود آقای مدنی قائم مقام آقای خویی، در نماز بود یعنی هر وقت آقای خویی نماز نمی آمد، آقای مدنی می آمد یعنی نجف ایشان را پذیرفته بود. جذب شدن آقای مدنی نسبت به امام برای نجفها مسأله بود، یعنی شاید یک دید مهمتر بود آقای راستی و آقای خاتم و این تیپها. یک نکته ای که من میخواهم بگویم، توی صحبت های آقای شریعتی هم بود. حالا نبود. که صحبت های ایشان اصولاً نجفها یک تعصب خاصی نسبت به نجف داشتند ولی در مقابل امام وجداناً یعنی آنجایی که آدم تلنگر به وجدان اینها می زد حقایق را می گفتند. مثلاً راجع به آقای خویی خیلی از اینها آمدند امضا کردند اعلامیت آقای خویی را مثل فرض کنید، آقا شیخ صدرانی بادکوبه ای بود، آقای شیخ مجتبی لنگرانی بود. آقا سید محمد باقر صدر بود. یک تیپی یک نامه ای را امضا کردند، راجع به اعلامیت آقای خویی و اینها.

اما همین آقا شیخ مجتبی را وقتی پیش ایشان و یک مقدار که با ایشان صحبت کردیم، خوب می دانست که ما جزء دارودسته آقای خویی و آن طیفها نیستیم آقا شیخ مجتبی گفت بنده معتقد هستم که امام هیچ کمبودی نسبت به آقای خویی ندارند و اگر نگوئیم اعلم از آقایان است در حد آقای خویی است و یک ویژگی هایی را دارد که هیچ یک از علمای موجود ندارند و آن ویژگیها لازمه یک مرجع و رهبر است. ویژگی که آقا شیخ مجتبی مطرح کرد، این بود از امام که امام در اوج قدرتش در ایران آن موقعی که همه ایران به طرفداری از ایشان برخاستند و بعد که آزاد شد آن هجوم مردم و احترام آنها، خودش را گم نکرد و الان که به این وضع افتاده که هیچ کس را ندارد با آن موقع و وضعش و

روحیه اش یکسان است و آقا شیخ مجتبی می گفت یک مرجع باید این چنین صفاتی را دارا باشد. و ما نداریم چنین کسی را و با این ویژگی ایشان می گفت متعین در اینکه آقای خمینی باید تقلید بشود و البته آقا شیخ مجتبی از ما قول غلاظه و شداد گرفت این حرف را از قول من نقل نکنید. بعد ما گفتیم خوب به چه علت نقل نشود ایشان گفتند بین خودتان باشد. مسأله ای نیست ولی من می خواهم زندگی کنم، اینجا و اگر از قول من نقل شود من دیگر نمی توانم در نجف ادامه زندگی دهم بر این اساس بنده به هیچ وجه راضی نیستم که این مسأله از قول من در نجف نقل بکنید برای خودتان که اتمام حجت باشد مشکلی نیست این برای ما خیلی اهمیت داشت، آقا شیخ مجتبی کسی بود جزء عمده های آقای خوئی بودند و تیپ آقا شیخ مجتبی و آقای صدر و اینها او بیاید و همچنین مسأله را عنوان کند این خیلی مسأله مهمی بود. اصلاً حیات و زندگی اینها بستگی داشت به بیوت نجف و اینها این هم یک جریان از.....

یک جریان دیگر اینکه، می خواهم پستی بیوت نجف را بازگو کنم، من گفتم که آقای مدنی از نزدیکان آقای خوئی بوده و مورد احترام و اعتماد ایشان و سیستم نجف بوده است ولی بعد از اینکه آقای مدنی جذب امام شد دیگر در نماز جماعت امام شرکت می کرد. دیگر آقای خوئی اجازه نداد در وقتهایی که نمی آید آقای مدنی در آنجا نماز بجا بیاورند. و این نیابت قطع شد. یعنی به جرم اینکه جذب امام شده و ایشان را پذیرفته از هر حیث، این هم خیلی مهم بود، یعنی وقتی آقای خوئی می خواست بیاید این جوری نبود که، هر شب برود پشت سر آقای خوئی نماز بخواند، وقتی نمی خواست بیاید اطلاع می دادند آقای مدنی می آمد و نماز می خواند ولی بعد دیگر به ایشان خبر ندادند که بیاید برای نماز و طبیعتاً نماز آقای مدنی هنگامی که آقای خوئی نبودند دیگر تعطیل شده بود یا اصلاً نماز برگزار نمی شد و یا کس دیگری به جای خوئی نماز می خواند.

امام وقتی وارد نجف شد برخوردی که داشت مشخص بود که احساس کرد، اینجا مسأله ارتباط با مردم به آن صورتی که در ایران است آن حالت نیست، می بایست روی علما کار کنند و با علما کار کردن هم شروع این نباشد که به اصطلاح برخورد تندی با اینها داشته باشند، برخوردی جذبی داشته باشد و سنتی که هیچ یک از مراجع این عمل را انجام ندادند. این بود که باز دید آقایان را رفت.

بازدید را امام در ایران (تهران) هم مقید بودند.

ولی در نجف که این سنت نبود، بازدید را به این صورت که حالت سیاسی داشت در مدارس صورت می‌گرفت. من جمله بازدید مدرسه صدر بود که قبلاً خبر داده بودند که ایشان می‌آیند همه طلبه‌های مدرسه صدر به علاوه کسانی که از بیرون می‌آمدند، با اینکه متولی مدرسه صدر خیلی در این زمینه‌ها مساعدت و روی خوش نشان نمی‌داد.

منتهی دیگر توی رودروایی و این مسائل خیلی حالت شکوه و عظمتی داشت و به عنوان بازدید علما آمده بودند علاوه بر این بازدید رده‌های یک و دو سه هم در به اصطلاح منازل می‌آمدند جوری که حتی منزل ما هم بازدید ابویمان ایشان آمدند و با اینکه تقریباً در رده عنوان چیز نیست. رده مجلس استفتای مثلاً آقای شاهرودی بودند، این چنین حالتی داشت و نه رده‌های مدرس و این چیزها اینها سعی کرده بودند که با این برخوردهایشان از برخورد جذبی که از این جهت باشد بعد هم برخوردهای دیگری که.

نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم دو جور است بازدید رفتن ایشان، یکی اینکه بالاخره ایشان نظر سیاسی داشته در این قضیه این به جای خودش مثبت است. اما کلاً توی روشهای اخلاق ایشان یک همچین مسأله‌ای در مجموع بود که یک چنین نتیجه‌ای می‌داد. مثلاً در قم و اینجاها وقتی از زندان آزاد شد و یعنی شاید حتی از جوانی ایشان هم آدم بیاید به این سمت. اخلاق اجتماعی ایشان با اینکه در بعضی قسمتها همچین خشک، می‌نویسند ولی آن جاهایی که یک سری روابط انسانی، اینها مربوط می‌شود، یک اخلاق جذب کننده‌ای طبعاً هست چون نظیر همین را در قم وقتی که ایشان آزاد شد، همان برخوردهایی که داشتند و بازدیدهایی که رفتند شاید که آن موقع چندان نیاز نبود که احساس نیازی می‌شده است.

آن روحیه بلند امام و جنبه پدری امام نسبت به همه به هر حال توی نجف این یک مسأله طبیعی بوده که هر کسی می‌آمد بالاخره بر اساس طرز تفکر، تلقیش متمایل می‌شد به جناح خاصی، مثلاً یک آخوندی می‌آمد توی جناح مرجعیت بوده، جذب آقای حکیم میشد و متمایل به مسایل علمی و اینها بود. اگر خوب یک سری جنبه‌های عبادی و تقوای اینها باشه یک همچین حالتی بود. توی نجف طبیعی است که توقع هم از طرف بیوت این بود که حالا آقای خمینی هر تفکر و تلقی دارد طبعاً باید بیشتر به جناح نزدیکتر

باشد و بیشتر آنها بیایند و دورش را بگیرند، نجف هم ابتدای امر با توجه به اینکه امام به عنوان یک قطبی توی ایران بوده تمام این جناحها می آمدند برای اینکه او را متمایل کنند به سیستم خودشان. فرض کنید شبها که امام جلوس داشته ماههای اول تا وقتی که ما آمدیم، فرض کنید، اطرافیان آقای خویی می آمدند توی بیرونی امام شرکت می کردند حتی آقای نخجوانی که یکی از آدمهای به قول معروف مرجع تعیین کن نجف بود، از افراد عنود و عجیب و غریب نخجوانی می آمد و شرکت می کرد و در خیابان می آمد، دست امام را می بوسید، که این را تا آخر نخجوانی می گفته که من بودم که امام را کمک کردم خانه برایشان گرفتم، اینها همه برای این بود که بکشند آنجا. یا مثلاً آنهایی که توی بیت شاهرودی بودند، سعی می کردند که ایشان را جذب کنند. البته اعضای بیت آقای شاهرودی بی دست و پا بودند، هم از نظر مادی و هم از نظر... ولی امام یک کاری کرد و سنت شکنی کرد یعنی آن سنت شیعه که توی نجف بود شکست شما ببینید، فرض کنید مدرسه صدر را میرفت امام بازدید، اعلام قبلی می کرد که امشب می آید مدرسه صدر بعد دیگر طلبه ها آنجا جمع می شدند بعد در کنارش دیدن طلبه های مدرسه آقای بروجردی هم می آمد که اینجا معروف بود طلبه هایش جزء روشنفکران و اتوکشیده های نجف، توی مدرسه آقای بروجردی بودند. توی نجف همه نجفیها بالاتفاق از سیستم آقای حکیم و یا آقای خویی و یا آقای شاهرودی، بیوتات کلاً با مدرسه جامعه مخالف بودند، که آن آقای کلانتر رئیس بود. برای اینکه آن سیستمی که او راه انداخته بود. می خواست یک مدرسه مدرنی را پایه ریزی کند و هر طلبه ای که آنجا می رفت دیگر تقریباً انگشت نما بودش ولی امام یک شب هم آنجا رفت برای بازدید و این برای نجف خیلی سنگین بود دیگر اگر نجف مدرسه آقای بروجردی را تحمل بکند که امام می رود بازدید دیگر نمی تواند جامعه را تحمل کند جناح دیگر در نجف وجود داشت و آن جناح آقای صادقی بود. آقای صادقی خودش یک مقوله ای جدا از مقوله های نجف است. اینکه من گفتم سعی می کردند همه را جذب کنند، یک کانون جذبی که وجود داشت آقای صادقی بود که طبیعتاً طلبه هایی می آمدند آنجا و به هر حال باید یک پشت گرمی و پشتوانه ای داشته باشند، اشکالی که وجود داشت، خوب امام سطحش بالاتر از این بود که مستقیماً در ارتباط با طلاب باشد. خوب اول که می آمدند، یک شور و هیجان و عشقی داشتند که امام

را ببینند در نماز شرکت کنند تو بیرونی بیایند، ولی برای اینکه اینها بخواهند استمرار دهند کارشان را به خصوص آنهایی که می‌خواستند بمانند، توی نجف، باید یک جایگاهی، پایگاهی داشته باشند که به هر حال آن شور و اشتیاقشان را اشباع کند.

طلبه‌ها درس خارج که نمی‌رفتند، اکثر آنهایی که می‌آمدند زیر سطح بودند. آنهایی که درس خارج می‌خواندند خوب مشکلی نبود امام درسی داشتند و آنهایی که سطح بود، باید یک جایی داشته باشند. که بروند و ادامه دهند، سیستم نجف سعی می‌کرد که اینها را جذب تشکیلات نجف بکند و دور نگه دارد از امام وجود آقای راستی برای همین سطح خوانها خیلی مغتنم بود درسهایی که آقای راستی می‌داد یا آقا سید عباس خاتم می‌داد یا آقای مدنی، آقای کریمی، اینها چیزهایی بودند که آنهایی که خیلی دیگر می‌توانستند، یعنی وا کسینه شده بودند نسبت به نجف آنها می‌آمدند. آنجا.

آقای صادقی، آن وقت آن طلبه‌های جوان که حالا اهل قلم بودند، اهل سخن بودند، اینها باید یک جایی باشد که بتواند اشباعشان نماید. بحثهای اجتماعی داشته باشد، و آقای صادقی این نقش را داشت، جذب نیروهایی که اضافه بر آن سیستم تحصیلی نجف بود بر عهده آقای صادقی بود. قلم و منبر و سخنرانی و بود و جلساتی را داشت. که اینها در آن شرکت می‌کردند.

توی سیستم مقاله نویسی، سخنرانی، تنظیم منبر بعد هم گذاشتن تفسیر و معارف و اعتقادات و کلام و این موضوعها بحثهای آقای صادقی باعث می‌شد که اینها را بتواند در کنار امام نگه دارد.»

در خاطرات حجت الاسلام سید هادی موسوی تجلی بعد معنوی شخصیت حضرت امام در نجف به ویژه مورد اشاره است:

«یک روحانی بود خدا رحمتش کند به نام آشیخ محمد مهدوی معروف به لاهیجی قد خیلی بلندی داشت رشید خیلی آدم فاضلی بود از شاگردان بسیار مورد توجه مرحوم آسید عبدالهادی شیرازی بود و از گردانندگان بیت مرحوم شیرازی بود ایشون حتی نماز امام اومد که بعدها هم خیلی مورد حمله قرار گرفت که چرا تو نماز امام رفتی؟ که عکسش هم هست من عکسش را هم دیده‌ام و به بعضی آقایون هم نشون دادم عکسی است تاریخی از جمله این آقای سید حمید زیارتی در اونجا به عکسهایی چاپ کرده

اتفاقاً عکس اون آقا در اونهاست عالم بزرگواری بودو ایشون از کسانی بود که زیارت می رفت کارهای این جور زیاد می کرد از اوتاد بحساب می آمد که به منزل امام اومد و به نماز امام اومد البته یادم نیست که روز اول درس امام هم اومد یا نه ولی در نماز من یادمه دقیقاً خیلی مهم بود که ایشون پاشه بیاد برای نماز در حالی که نماز هیچ یک از مراجع نمی رفت اینهم مسأله ای بود که امام توانست در مدت کوتاهی خودش را بشناسونه و فقط مسأله سیاسی نباشه امام علم و ایمان و تقوایش را در همان روزهای اول نشان داد.

حوزه نجف علما و دانشمندان طراز اول داره اساتیدی داره استادهایی که خیلی نمونه هستند و فقه و اصولشون خیلی قوی هست و همه معتقد بودن که امام در این زمینه رشد علمی نمی تونه داشته باشه در نجف نمی تونه شاگردهایی کیفی جذب بکنه برای اینکه هر چه فضلش بالا باشه به پای استادهای نجف نمی رسه و این یه باوری بود و خیلی ها داشتند وقتی امام اومد در نجف بنامش درس بگن ایشون فرمودن که ما یک فقه می گیم اصول هم حاضر نشدن بگن تا اون آخر هم نگفتن چون خب فقه پیچیده تر بود به اصطلاح بیان بهتری لازم داشت و کمتر در حوزه کسی پیدا می شد که در فقه بتونه عرض اندام بکنه اظهار وجود بکنه این خیلی مسأله است امام شروع کردن به فقه و همه اونهایی که ذهنشون مشوب بود اطمینان داشتن که امام محبوبیتی نخواهد داشت و لذا یک عده زیادی را وادار کردن که بیان در درس ایشون حاضر بشن برای اینکه ضعف درسی امام را بدست بیارند در واقع این قصدشون بود یک عده هم به احترام برای اینکه روزهای اول درس است به هر حال یک مجتهدی است سابقه مبارزاتی داره در قم درس می گفته ایشون آمدند می خواهند درس بگن به عنوان احترام آمدند. یک عده این عنوان یک عده هم واقعاً شاگرد بودند می خواستن درس بخونن و احتیاج به درس داشتن اینها آمدن جمعیت خیلی زیاد با شکوهی در مسجد شیخ انصاری ترتیب یافت امام شروع به درس کردن در همون هفته های اول شروع به درس امام به همه این دو ... طبقه مراجعه کننده و حاضر شونده در درس نشون داد که مایه علمی داره نه تنها داره نظر مرحوم آشیخ محمد کمپانی که هیچ کس که در حوزه ها نتونسته حلاجی بکنه و اینو بشکافه تشریح بکنه و مرحوم حاج آقا رضا و دیگران دیدند امام خیلی مسلط بر این نظریات است و اینها را کاملاً دسته کرده، مرتب و منظم تحلیلی دست شاگرد می داد و اینها همون روزهای اول احساس

کردن که نه بابا مسأله این نیست که فقط ایشون بلده مبارزه بکنه درس هم خوب بلده بگه خیلی جلب توجه کرد و من بارها گفتم اعتقادمه بر اساس یک شاگرد خیلی کوچیک من بهره‌ای نتونستم از امام ببرم ولی امام در مسأله تقوا و مقام علمی توانست نفوذ در حوزه‌های علمیه بکنه و گزرنه مسأله سیاست و مبارزه اصلاً در حوزه‌ها یه چیز منکری بود مایه جلب توجه حوزه‌های علمیه نمی‌شد برای امام این یه واقعیتی است که امام اون ایمان و اون تقوایی که داشته و زمینه علمی که در گذشته که در خودشون به وجود آورده بود اینها بود که حوزه‌ها نه تنها نتونستن در برابرش بایسته و قد علم بکنه و موضع بگیره رویا رویی داشته باشه بلکه اونهایی هم که موضع داشتن در نتیجه گستردگی وجود علمی و ایمانی امام واقعاً سر تسلیم فرود آوردن که ما دیدیم دیگه اون روزهای آخر واقعاً قداستی که حوزه علمیه نجف برای امام قائل بود برای هیچ یک از مراجع قائل نبود و این چیز عجیبی است امام وقتی پا در نجف گذاشته بود که چهار تا مرجع تقلید شناخته شده و زنه‌های علمی و چهره‌های اجتماعی در حوزه نجف بودند و روزی که امام می‌خواست از نجف بیرون بیاد انگار که اصلاً مرجعی وجود نداره غیر از امام کسی نبوده در نجف در ابعاد مذهبی اش علمی اش، اجتماعی اش و اینها خب جنبه سیاسی هم که بود که دیگه دقیقاً باید بگیریم این یه چیز منکری بود برای حوزه نجف اما هم ردیف با جنبه‌های علمی و مذهبی حوزه علمیه قرار گرفت یعنی طلبه‌ها احساس کردن که واقعاً این خلاء بود که در حوزه نجف وجود داشته که طلبه به دور از مسائل سیاسی باشد احساس سرشکستگی می‌کردن دیگه این اواخر تلاش می‌کردن به یک نحوی خودشون را نزدیک به یک مسائل سیاسی کنند.»

حجت الاسلام دکتر محمد صادقی:

«معارضات هم طبعاً از طرف اطرافیه‌های مراجع شروع شد حتی یکی از اطرافیان آقای خویی که اسم نمی‌برم در جلسه‌ای گفته بود که آقای خویی ۳۰۰ تا شاگرد دارند که هر نفرشان از خود آقای خمینی فاضلترند، بعد یک شب آمده بود منزل آقای خمینی و می‌خواست صحبت‌هایی بکنند، من همان موقع لبنان بودم بعد برگشته بودم، باز می‌خواستم برگردم آنجا بودم، من نخواستم چیزی بگویم که صریح باشد، گفتم خب آقای فلان آن

۳۰۰ نفر که خیلی فاضل بودند کجا هستند رنگش پرید و نتوانست حرف بزند و رفت این جور حرفها را اینها می زدند برای اینکه ایشان را در مقام علمی پایین بیاورند، وقتی که از نظر مقام علمی پایین آمد بنابراین نظرات او محوریت نخواهد داشت و قبلاً عرض کردم یکی از جهاتی که مانع شد از اینکه آقای کاشانی بتواند در استمرار آن قیامش یک حکومت اسلامی را پایه ریزی کند در زمان خودش همین بود که به عنوان مرجع معرفی نشده بود بنابراین اگر احکامی ایشان صادر می کرد و نظراتی می داد مورد قبول مقلدین مراجع طبعاً نبود اضافه بر آنکه زمانش تناسب نداشت و کال بود هنوز، زمینه هنوز کال بود، هنوز این گونه رسایی را نداشت که بشود یک حکومت اسلامی تشکیل بدهند آقای کاشانی ولیکن زمینه را ایشان درست کردند. در نجف مرتب آقای خمینی حرم می رفتند و بعضی وقتها هم که در مقبره آسید عبدالهادی شیرازی اجتماع می شد بعد از نماز مغرب و عشاء آقای خوئی مرتب آنجا می رفتند و فضلا هم می رفتند آقای خمینی هم بعضی وقتها آنجا می رفتند و باهم صحبت هم می کردند بحث هم می کردند، می فرمودند:

((شما حدیث را از حفظ نخوانید، دلیل را از حفظ نخوانید چون از حفظ انسان بخواند ممکن است بعضی از جملاتش بیفتد و انسان مبتلای به استدلال غلط شود کما اینکه همین امشب با یکی از اعلام صحبت بود در مسأله ای، ایشان حدیث را حفظ خواند، من متوجه بودم که این حدیث را درست نخواند، بهشان توجه دادم معلوم شد که فتوایش که مبنایش حدیث حفظ شده بود این فتوا خیلی اصل درستی نداشت)) با اینکه آقای خوئی از تراز اول فقهای اسلامند علی الاطلاق، این را من عرض می کنم و لکن این خلاف احتیاط است برای فقیه که مطلبی را که می خواهد فتوی بدهد استناد کند به حدیثی که حفظ است و امکان دارد که این مقداری کم و زیاد باشد، از این جهت من بعضی از فقها را دیدم که اینها در مطالب بسیار ساده هم مراجعه به مدرک می کردند من نظرم هست در آن یکی دو روزی که با پمرحوم آقای حاج سید احمد خوانساری رضوان الله علیه بحث کردیم راجع به حکم نکاح بازنهای زانیه غیرتائبه هر صحبتی می شد فوری یا وسایل باز می کرد، با اینکه مطلب احیاناً ساده بود اما اعتماد نمی کرد به حفظ خودش با اینکه حافظه بسیار قوی داشت. در نجف ابتدا که آقای خمینی آمدند البته دعوتهایی از ایشان شد بعنوان میهمانی و پذیرایی، از جمله آقای خوئی به من گفتند که شما به آقای خمینی

بگویند که شما و هر کس را صلاح می‌دانید تشریف بیاورید منزل ما فردا نهار یک تشکیلات ناهاری در آنجا دادند و خیلی احترام و خیلی البته کم و کیف جریان شایستگی داشت از برای پذیرایی کردن و مهمانی کردن یک نفر مرجع، اما آن زبانها و آن دستها بریده و شکسته‌ای که بین این دو بزرگوار فاصله انداخت که خیلی لزوم ندارد اسم آنها را ببریم، کسانی که بطور اجمال بین این دو نفر جدایی انداختند و حال اینکه اولین انقلابی قبل از آقای خمینی به نجف بیایند آقای خویی بودند و بعد آن فاصله موجب شد که بعضی از نادانها که خود را می‌چسبانند به آقای خویی و بعضی از نادانها که خود را می‌چسبانند به آقای خمینی از هر کدام نسبت به دیگری افترااتی درست کنند.

من اصل مهمانی را فقط خواستم چیز کم عرض می‌شود که ارتباطات ظاهری این چند مرجع تقلید آقای حکیم و آقای شاهرودی و آقای خویی و آقای خمینی که چهار مرجع بودند با تفاوتهایی که از نظر مرجعیت عامه شون بود. ارتباطاتشون در مرحله ظاهر خوب بود اما باز هم تکرار می‌کنم بیشتر بلاها بلکه بعضی وقتها همه بلاها از دست و زبان کسانی است که خود را به عنوان اطراف قلمداد می‌کنند و عرض می‌شود که مطالب را احیاناً جعل می‌کنند یا مبالغه می‌کنند، قصورها و تقصیرهایی در کار است و این آقایون هم که خب معصوم که نیستند بنابراین ما حمل بر تقصیر نمی‌کنیم حمل بر قصور می‌کنیم چون مقام مرجع تقلید مقامی است که بالاترین مراحل عدالت را باید داشته باشد.

آنچه نجف و نجف نشینان پیش بینی نمی‌کردند به وقوع پیوست برخلاف انتظار همه نظاره گران دوست و دشمن امام جای خود را در بین درسها باز کرد و همه اعتراف کردند که سید (حضرت امام) در ققاهت هم یکی است بی‌همتا!»

جریان شهریه امام در نجف داستان دیگری است که آن داستان به روایت خاطرات چنین است:

(شهریه مساوی)

حجت الاسلام محمد تقی متقی:

«شهریه دست آقای خلخال بود آقای شیخ نصر الله خلخالی معتمد همه آقایون بود هم عالم بود هم تاجر بود ایشان به دأب نجفیها رفتار کرد برای شهریه دادن و این

مطلب را اول به امام عرض نکرد که قضیه چیه. نجف اینجور بود که به طلبه‌های افغانی و پاکستانی و هندی کمتر شهریه می‌دادند به ایرانیها یک خرده امتیاز می‌دادند مثلاً اگر ایرانی یک دینار، دو دینار داشت به آنها نیم دینار و یک دینار می‌دادند مجرد و معیل این جور می‌دادند وقتی این کار شد افغانیها اعتراض کردند که دأب شما دأب علی بن ابی طالب است و شما چرا تبعیض قائل شدید؟ ایشان آقای خلخالی را خواستند و سؤال کردند که قضیه چیه؟ آقای خلخالی گفت خب نجف این جور شهریه می‌دهند گفت نه این زن و فرزند و شکم اینها دیگه نمی‌فهمند. شهریه را به سه دینار بدهید، هیچ تبعیض قائل نشوید و نظریه امام این بود که این بیان هم فرموده بودند که این ترک و فارس و عرب و عجم و افغانی اینها را استعمارگران به ما تلقین کرده‌اند و این عناد رایین ما ایجاد کردند که هیچ موقع ما متحد نشویم در بعضی مجالس امام این مطلب را گفت که اتفاقاً من خودم یک دفعه را شنیدم که اینجا تبعیض قائل نشوید همه به سه دینار و بعد برای افغانیها نوشته که الان هنوز دست افغانیها پلی کپی آن موجود است. مضمونش این است که اشتباه شد و معذرت می‌خواهم جبران می‌شود و از ماه بعد دیگه افغانی و پاکستانی و ایرانی در گرفتن شهریه مساوی بودند. این مساوات هیچ در آنجا مرسوم نبود که امام رسم کرد و تبعیض برداشته شد. خیلی از طلبه‌ها تورفاه آمدند. خیلی از طلبه‌ها تا سیزدهم و چهاردهم پول‌هاشون تمام می‌شد بعد بایست که عقب این آقازاده بروند، آن آقازاده بروند، (متأسفانه این واقعیت) در آنجا بود! و واقعاً امام عزت داد به طلبه‌های نجف، عزت داد، من به گوش خودم شنیدم تو حرم حضرت امیر اگر خمینی نبود ما از گشنگی می‌مردیم (یک همچین وضعی بود) این جور بود حالا خود آقایون داشتند که داشتند، حالا مثلاً مصلحت نمی‌دانستند چی بود که خلاصه در نجف این جور بود و همیشه هم این تبعیضات بود ایشان حضرت امام می‌گفتند یک مقداری طلبه‌ها را تشویق کنیم فاضل، مدرس و مجتهد بشوند. شما شنیدید که یک هندی، یا تپیه‌های دیگر مجتهد اعلام کرده باشند با اینکه طلبه فاضل زیاد داشتند این تبعیضاتی بود که همیشه یک عقده‌ای بود تو طلبه‌ها، طلبه فاضل افغانی را ما خودمان شهریه دادیم که الان تقریرات آقایون را نوشته‌اند آنجا، الان اینجا طلبه‌های فاضلی هستند از شان دارند استفاده می‌کنند ولی آنجا آن موقع نبود توسری می‌زدند، امام این تبعیض را برداشت و یک عنایتی از جانب ایشان

بود نسبت به کل حوزه.

این تبعیضها برداشته شد و طلبه‌ها زنده شدند امام یک دایی داشت اینجا که اینجا هم گاهی وقتی این دیده شد مثلاً ماه رجب و شعبان ایشان یک خرده اضافه می‌کرد به عنوان مثلاً تبرک شعبان و رجب بعد این گاهی وقتی این یواش یواش می‌ماند شهریه می‌شد.

آقای شیخ حسین حلی از مراجع نجف و هم ردیف آقای حکیم بود. یک جایی نشسته بودیم و ایشان جلوی من بود. یک آقایی که الآن هست به ایشان گفته بود، که بله پول آقای خوانساری را می‌آورند خرج خمینی می‌کنند اینها این قدر کور باطن بودند. این همه مردم ایران که پشت سر امام بودند و دنیا تکان خورده اینها تو لاک خودشان مانده بودند که چه کنند این حرفها را می‌زدند تبلیغات می‌کردند و ما آن موقع مثلاً با اینها بودیم و کم کم موضع ما سر بعضی جاها مشخص شد که ما این طرفی هستیم که بعد دیگه به ما حمله می‌کردند مثلاً که شما فلان هستید اینجا مثلاً ما سکوت می‌کردیم. این حرفها را ما داشتیم خیلی حرفها را ماشنیده بودیم تو دل ما بود و شهریه امام عرض کنم که به این مناسبت اضافه می‌شد و بعضی از آقایون مثلاً آقای خوبی آن موقع شهریه‌اش یک دینار و دو دینار بود، امام آمد از اول یک دینار، دو دینار شروع کرد آقای خوبی یک دینار و دو دینار مثلاً چند سال بود مرجع بود امام از اول یک دینار و دو دینار و بعد دو سه ماه طول کشید دو دینار و سه دینار بعد شد چهار دینار بعد همینطور اضافه شد که آقایون مثلاً می‌گفتند که این شکست نجفیه‌ها هست و چی هست و چی هست و بعد از چند ماه آقای حکیم کرد چهار دینار و یک خرده اضافه بعدها یعنی ما این را موقعی که مثلاً یک مدتی شهریه دست من بود آن عنایتی بود که مدتی دست ما باشد عرض کنم که اینها آخرها می‌پرسیدند که مثلاً امام چقدر شهریه می‌دهد؟ ما یک خرده سر به سرشان می‌گذاشتیم واقمش این بود گفتم شما یک پنجاه بنویسید آن بغل بگذارید اگر امام اضافه کرد شما هم پنجاه متر اضافه بدهید ما اینقدر دادیم پنج را به پنجاه رساندیم تا این کار اینجا اینقدر حساسیت بود روی این ولی خب نیت امام واقعاً رسیدگی به طلبه بود که از نظر مال محتاج نباشد در مضیقه نباشند مشغول درسشان بشوند نیت امام خیر بود و تا این آخرها امام شهریه‌اش رسید به ۲۰ دینار و ۳۰ دینار و ۴۰ دینار که بعدها آقایون یک تکانی خوردند تا

آخر که آقای حکیم فوت کرد و پیش از این نشد ولی آقای خوبی که بعدها یک خرده اضافه کردند که دیگه قضیه تصفیه و اینها پیش آمد که دیگه ما آمدیم ولی امام بیشترین شهریه را در نجف می داد و این سبب آرامش طلبه ها شد و طلبه ها این اخلاصی که از امام دیدند درس و بحث حسابی شلوغ شد، نماز امام حسابی شلوغ شد که اینجا موجب حقد آن افرادی که در بغداد بودند که مأمور این کار بودند که امام دورش کسی جمع نشود و خلاصه دست و پای امام را به اصطلاح خودشان ببندند نقض غرض شد نتوانستند این کار را بکنند ولی اینجا تبلیغات سوء زیاد می کردند مثلاً من جمله رفقا می گفتند توده ای هستند فلانند چنان و از این حرفها زیاد می زدند که مثلاً مردم را بتاروند ولی من خودم باز به گوش خودم شنیدم اولاً تو بازاریها زیاد تبلیغ کرده بود اوایل که بعد از تسفیر ایرانیها اینهایی که آنجا تبلیغ کرده بودند آمدند فهمیدند امام یعنی چه آنجا عجیب تبلیغ می کردند که هیچکس نماز نرود به گوش خودم شنیدم البته یک عده کثیری اینها با رفقای که مربوط بودند می آمدند - من شنیدم که گفتند که این سید سید خوبی است اما مراقب دارد شما داعی ندارید نماز همه جا پیدا می شود چرا ما اینجا برویم جای دیگه اینهایی که خودم شنیدم دارم می گویم کار به دیگران ندارم خب بعضی ها مثلاً بیچاره ها تحت تأثیر قرار می گرفتند بعضی ها هم نه گوش نمی دادند می آمدند نماز مسجد شیخ انصاری که همان مسجد ترکها معروف است همیشه الحمدلله پر بود و آقای مدنی هم رحمه الله علیه شهید مدنی هم آنجا نماز می آمده و ماه رمضانها هم چند تا ماه رمضان آنجا منبر رفته که تو مسجد پر جمعیت بود عرب و عجم پر جمعیت بود که ایشان عنایت داشت آنجا الحمدلله این دشمنها می خواستند که از نظر درس و بحث عرض کنم ایشان را، شکست بدهند موفق نشدند بعد درس هم که کم کم رفقای از ایران آمده بودند از قم آمده بودند افرادی آنجا بودند فضلالی آنجا فهمیده بودند که عرض کنم که افراد فاضل زیاد بود افراد جوان زیاد بود و درس معتابه بود و خیلی عکسها هم آخرها گرفته بودند. نمی دانم حالا این عکسها دست کیه عکسهایی که امام درس میداد مفصل گرفته بودند و به خصوص این اواخری که ضبط می شد نوارها می آمدند به ایران حالا آنها را اگر دسته جمعی منتشر می کردند خیلی خوب بود و افراد سرشناس خوبی بودند بعضیها هم مقاوم اصلاً چی نبود واقعیتی بود مبالغه نبود بحثی که ایشان دارد و تحقیقاتی که امام دارد و ما مثل این را در

اینجا کمتر داریم اصلاً بعضی آقایون و اینقدر مثلاً و واقعاً همینجور بوده و مسئله قضیه غلو نبوده و عظمت امام و امام و یک چیز دیگر هم که عرض کنم که امام یک روز فرمودند که تحریر الوسیله‌ای که در آمده بود چاپ شده فرمودند دو جلد را ببرید بدهید به آقای مرنندی، شیخ مرنندی از علمایی بزرگ نجف بود که پسر مرحوم شیخ زین العابدین بود.

آیت الله خوئی هم ردیف ایشان بود من رفتم تحریر را بردم ایشان تحریر را نگاه کرد و بعد می‌خواستم خدا حافظی کنم گفت بنشین گفت بعد از ائمه شخصی به متانت امام خمینی، به صلابت امام نیامده و فکر کنم بعد هم نخواهد آمد اصلاً سبک ائمه را ایشان در نجف پیاده کرده و ماها بایست یاد بگیریم که تو مجالس شوخی یا هزل زیاد گفته می‌شود اگر بحثی است اگر یک فرعی است صحبت می‌شود و اینها بعضی جاها مرسوم است خیلی بد است و این کاری که ایشان کرده امید داریم که ماها هم یاد بگیریم و به دأب ایشان عمل کنیم و با اخلاص می‌گفت این را که بعد از ائمه، این همه مراجع نجف آمدند من مثل این ندیدم که ایشان از نظر اخلاقیات و از نظر متانت به سنگینی در طراز اول این صدسال گذشته و قبلش که ما نبودیم به این بعد از ائمه هم همچین چیزی به خود یاد ندارد و این بسیار شیخ موقری بود که عربهای نجف تمام از ایشان تقلید می‌کردند و خیلی هم صاحب نفوذ بوده الان هم پسرش اینجا هست.»

حجت الاسلام و المسلمین سید هادی موسوی:

«در آغاز ورود حضرت امام به نجف آیت الله خوئی خیلی شهرتی نداشت البته مطرح بود اما نه در این حد جهتش هم دو تا مسأله بوده یکی در ارتباط با مدرسه‌ای که ایشان شروع کرده بود به ساختن و همزمان با ساختن مدرسه شهریه ایشان در نجف نمی‌دادن و این یه اثر منفی در اذهان حوزه علمیه نجف و طلاب گذاشته بود به اینکه آقا اگر پول ندارن شهریه بدهند چرا مدرسه می‌سازند و اگر دارن چرا شهریه نمی‌دهند؟ چون عرض کردم وضع طلاب نجف همون وضعیتی بود که بنده از خودم عرض کردم یعنی وضعیت بحرانی کاملاً صفری داشتن اینها اکثراً بعد ما خب ما بودیم اونجا اهل منبر که نبودن رفت و آمدی نداشتن یعنی ارتباط واقعاً قطع بوده بین این آقایون و دنیای اسلام

اهل قلم نبودن، در آمدی مثلاً از این راهها داشته باشند، منحصر بوده زندگیشون به همین شهریه و این بود که امام یکی دو سه سال که گذشت و بعد از فوت آیه الله حکیم میزان سطح شهریه را بالا برد و از این راه تونست حرکتی در حوزه نجف به وجود بیاره و این کار بسیار جالب توجهی بود و واقعاً یاد ماندنی. این جریان که حالا شاید اشاره ای بعداً بشه خیلی چیز عجیبی بود البته آقایون دیگه عکس العمل نشون دادن حتی مثلاً این آقای خویی به عنوان اینکه بعد از فوت مرحوم آیه الله حکیم و مرحوم آیه الله شاهرودی جا افتاده بود که مثلاً در عراق آقای خویی مطرح بشه و شهریه هم شروع کرده بود ولی شهریه در سطح پایین به هیچ وجه تکافوی زندگی طلاب را نمی کرد امام اینجا آمدن شهریه را شروع کردن زیاد کردن که مورد اعتراض هم قرار گرفتن آقای خویی یکی دو بار فرستاد دم منزل آقا که شما این کار را میکنید ما همپای شما نمی تونیم راه بیاییم در نتیجه ضربه می خوریم، امام فرموده بود خب این بیت المال تعلق به اینها داره بدست ما می آید و ما می بینیم وضع اینها خوب نیست و وظیفه داریم به اینها برسیم.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی